



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

تا قعر مفاک

مصاحبه‌ی نیولفت ریویو با ولودیمیر ایشچنکو

ترجمه‌ی: بهرام صفایی



خرداد ۱۴۰۱

حوزه‌ی پژوهشی شما بر دگرگونی‌های عرصه‌ی سیاسی اوکراین پس از خیزش میدان در ۲۰۱۴ متمرکز بوده است. این وقایع باز نمود کدام گسست بود؟ چه نیروهای جدیدی به صحنه آمدند و چه بر سر نیروهای پیشین آمد؟

یورومیدان گسستی از جنس انقلاب اجتماعی نبود. من و همکارم، اولگ ژوراولف (Oleg Zhuravlev) در این باره نوشته‌ایم که یورومیدان ویژگی‌های مشترکی با خیزش‌های پسا شوروی و همچنین با خیزش‌های بهار عربی در ۲۰۱۱ داشت. [۱] این‌ها از آن دست شورش‌هایی نبودند که به دگرگونی بنیادین ساختار طبقاتی یا حتی ساختار سیاسی دولت بینجامند. آن‌ها را می‌توان تحرکاتی دانست که به جابه‌جایی نخبگان کمک کرد، اما مسئله این جاست که نخبگان جدید در عمل بخش‌هایی از همان طبقه بودند. انقلاب‌های میدان در اوکراین — یورومیدان ۲۰۱۴ آخرین مورد از سه انقلاب بود — به یک‌دیگر شباهت داشتند. آن‌ها را می‌توان به تعبیری انقلاب‌های ناقص خواند؛ زیرا مشروعیتی انقلابی خلق می‌کنند که می‌تواند به دست عواملی رבוده شود که نمایندگان واقعی منافع حاضران در انقلاب نبودند. یورومیدان را عوامل متعددی دزدیدند که هیچ نسبتی با گستره‌ی وسیع نیروهای درگیر یا انگیزه‌های سبب‌ساز کشاندن اوکراینی‌های عادی به حمایت از یورومیدان نداشتند. به این تعبیر، یورومیدان واکنشی بود به بحران نمایندگی سیاسی پس از دوران شوروی، اما آن را بازتولید و تشدید کرد.

احزاب سنتی اپوزیسیون دست بالا را میان این عوامل داشت، از جمله پترو پروشنکو که در ۲۰۱۴ رئیس‌جمهور اوکراین شد. این احزاب الیگارشیک حول یک «مرد بزرگ» و بر مبنای مناسبات حامی‌پروری شکل گرفته بودند؛ آن‌ها هیچ الگوی دیگری نداشتند و بدترین ویژگی‌های حزب کمونیست شوروی — پدرسالاری سرکوب‌گرانه، انفعال همگانی — را بازتولید کردند که بی‌بهره از «پروژه‌ی مدرنیته»ی مشروعیت‌بخش آن بود. دیگر عامل کوچک اما بسیار مهم بلوک سمن‌ها و سازمان‌های رسانه‌ای غرب‌گرا بودند که عملکردشان بیش‌تر به بنگاه‌های حرفه‌ای می‌مانست تا بسیج‌گر اجتماعات، و البته بخش چشم‌گیر بودجه‌شان معمولاً از محل کمک‌های غرب تأمین می‌شد. در حین خیزش، همین‌ها تصویری را می‌ساختند که از یورومیدان به دست مخاطبان بین‌المللی می‌رسید؛ اساساً ساختن روایتی درباره‌ی انقلابی دموکراتیک که باز نمود هویت مدنی و گوناگونی مردم اوکراین در برابر حکومتی اقتدارگرا بود بر عهده‌ی آن‌ها قرار داشت. به همان نسبت که قدرت دولت اوکراین کاهش می‌یافت، آن‌ها قدرت می‌گرفتند. دولت ابتدا با خیزش در هم ریخته شد و سپس به دام آشفتگی‌ای افتاد که سبب‌ساز آن الحاق کریمه به روسیه و شورش جدایی‌طلبان مورد حمایت مسکو در دونباس بود — و نباید نقش وابستگی بیش‌تر اوکراین را از یاد برد.

سپس می‌رسیم به گروه‌های راست افراطی — سووودا، رایت سکتور، جنبش آزوف — که، برخلاف سمن‌ها، به شکل ستیزه‌جویان سیاسی سازمان‌دهی شده بودند و ایدئولوژی‌ای چفت‌وبست‌داری داشتند متکی به تفسیرهای رادیکال از ناسیونالیسم اوکراینی، و از هسته‌های حزبی محلی قدرت‌مند و بسیج‌های خیابانی نیرو می‌گرفتند. به واسطه‌ی حرکت یورومیدان به سوی تندروی خشونت‌بار، و سپس جنگ در دونباس، این احزاب راست افراطی مسلح شدند و حکومت را به خشونت تهدید کردند.[۲] وقتی دولت اوکراین ضعیف شد و انحصار خشونت را از دست داد، این گروه‌های دست‌راستی وارد شدند. دولت‌های غربی و سازمان‌های بین‌المللی نیز به تأثیری فزاینده دست یافتند، هم غیرمستقیم — از طریق تأمین بودجه‌ی سمن‌های جامعه‌ی مدنی — و هم مستقیم، زیرا اعتبار و کمک نظامی و حمایت سیاسی در برابر روسیه را به ارمغان می‌آوردند. این‌ها چهار عاملی بودند که پس از یورومیدان قدرت گرفتند: اپوزیسیون الیگارشیک، سمن‌ها، راست افراطی و واشنگتن — بروکسل.

و چه کسانی قافیه را باختند؟

کسانی که قدرت را از کف دادند در وهله‌ی اول بخش‌های از نخبگان اوکراین بودند — بگذارید اسم‌شان را به تعبیر وبر بگذاریم سرمایه‌داران سیاسی؛ آن‌ها که از فرصت‌های سیاسی ناشی از مناصب‌شان برای کسب سود بهره می‌برند — و در حزب ولایات (Party of Regions) گرد آمده بودند و از ویکتور یانوکوویچ حمایت می‌کردند. حزب پس از یورومیدان فروپاشید. این الیگارش‌ها، نامی که اغلب برای‌شان به کار می‌رود، به سازمان سیاسی جدیدی رسیدند؛ اما مهار برخی از بخش‌های حیاتی اقتصاد اوکراین را در دست داشتند، و از این‌رو فهرست ثروتمندان شهروندان در **فوربس** در کمال تعجب ثابت ماند. پیش و پس از انقلاب یورومیدان، پروشنکو تنها فرد حاضر در فهرست ده نفر اول بود که تغییر شغل داد — نشانه‌ای از این که در کردوکار اقتصاد چه تغییر اندکی در جریان بود.

دیگر عامل مهمی که متضرر شد حزب کمونیست اوکراین — و به طور کلی چپ — بود. اما مشخصاً کمونیست‌ها در ۲۰۱۵ و با استناد به قوانین کمونیسم‌زدایی ممنوع شده بودند. محمل‌های قانونی برای تعلیق فعالیت‌های حزب کمونیست اوکراین و نیز برخی از احزاب کمونیستی حاشیه‌ای وجود داشت. در ۲۰۱۲، حزب کمونیست اوکراین سیزده درصد از آرا را به دست آورده بود و به این ترتیب بخشی چشم‌گیر از سیاست اوکراین به‌شمار می‌آمد. در ۲۰۱۴، به علت از دست رفتن کریمه و دونباس، مراکز طرفداران‌شان، به پارلمان راه نیافتند. و سال بعد هم تعلیق شدند.

در مصاحبه‌ای که سال ۲۰۱۴ با نیولفت ریویو داشتید، گفتید که چطور در مبارزات سیاسی سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴، احزاب نارنجی می‌کوشیدند ساختار حکومت را به سمت نظام پارلمانی ببرند و حزب ولایات خواستار نظامی ریاستی بود. ساختار حکومت پس از ۲۰۱۴ به کدام سو رفت، و اهمیت نسبی پارلمان و رئیس‌جمهور به چه ترتیبی درآمد؟

آن‌ها پس از ۲۰۱۴ به الگویی پارلمانی - ریاستی پس کشیدند که بعد از «انقلاب نارنجی» فعال بود و یانوکوویچ در ۲۰۱۰، پس از چندی از انتصابش به ریاست‌جمهوری، آن را لغو کرده بود. به لحاظ رسمی، در ۲۰۱۴ رئیس‌جمهور ضعیف شده و پارلمان قدرت گرفته بود. نقش نخست‌وزیر، که با رأی نمایندگان پارلمان انتخاب می‌شد، پررنگ‌تر شد. اما نظام «شبه‌موروثی»، چنان که اغلب در نوشتارهای مطالعات پسا شوروی خوانده می‌شود، تغییری نکرد: مناسبات حامی‌پروری غیررسمی بر امور سیاسی حاکم بود. هیچ عجیب نیست که درباره‌ی آن‌ها کلمه‌ی طایفه را به کار ببریم، مثلاً برخی را از «طایفه‌ی پروشنکو» یا «طایفه‌ی یانوکوویچ» بخوانیم. این گروه‌های متکی به ساختارهای غیررسمی، که مناسبات‌شان از انظار عمومی پنهان است، در چندوچون سیاست واقعی کشور ما بیش از بندهای رسمی قانون اثرگذارند. بنابراین، به‌رغم آن‌که جایگاه ریاست‌جمهوری رسماً ضعیف شده بود، پروشنکو هم‌چنان بانفوذترین سیاست‌مدار کشور بود و می‌توانست کم‌وبیش هرچه را بخواهد از طریق پارلمان پیش ببرد.

ترکیب پارلمان در ۲۰۱۴ چه تغییری کرد؟

تغییرات بزرگی با انتخابات پارلمانی اکتبر ۲۰۱۴ رخ داد. پنج حزب طرفدار میدان ائتلاف حاکم را شکل دادند؛ حزب پروشنکو، جبهه‌ی مردمی آرسنی یاتسنوک (Arseniy Yatsenyuk)، سرزمین پدری یولیا تیموشنکو و دو حزب دیگر. در ابتدا اکثریت پارلمان در دست آن‌ها بود، و بعد گسست ائتلاف آغاز شد. پروشنکو نمی‌خواست زیر بار فروپاشی این ائتلاف برود، چون در این‌صورت راهی جز برگزاری ائتلاف جدید نداشت و در این ائتلاف وضع حزبی بدتر از ۲۰۱۴ می‌شد. به این ترتیب، در چند سال بعد از آن، وضعیت بیش‌تر به ائتلافی شکننده می‌مانست و افراد پروشنکو مجبور بودند با معضل گرفتن رأی اکثریت دست‌وپنجه نرم کنند.

دستورکار پروشنکو چه بود؟

پروشنکو به هنگام انتخابات ۲۰۱۴ نماینده‌ی جناح رادیکال یورومیدان نبود. اما در بافتار پیوند تازه‌ی نیروهای پسمیدان عمل می‌کرد. جای دیگری گفته‌ام که در این شرایط، برهم‌کنش پلورالیسم الیگارشیکی با جامعه‌ی مدنی‌ای فاقد حدود مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک نهادینه‌شده میان سمن‌های مورد حمایت غرب و راست

افراطی، در ترکیب با غیاب عملی جریان چپ، به فرآیند رادیکالیزاسیون ناسیونالیستی انجامید.[۳] الیگارشی‌های رقیب ناسیونالیسم را به خدمت گرفتند تا غیاب دگرگونی‌های «انقلابی» پس از یورومیدان را مکتوم نگاه دارند، و در عین حال، فعالان جامعه‌ی مدنی ناسیونالیست - نولیبرال به لطف دست بالایی که در برابر این دولت ضعیف به دست آورده بودند برای اجرای دستور کارهای نامحبوب خود فشار می‌آوردند.

پروشنکو پیش از انتخابات قول داد که بی‌درنگ در دونباس صلح برقرار می‌کند، و چه‌بسا برخی به همین دلیل به او رأی دادند. اما چند هفته‌ای نگذشت که از این رو به آن رو شد: به جای شروع مذاکرات با جدایی‌طلبان، «عملیات ضدتروریستی» علیه آن‌ها را تشدید کرد. او در فکر اشغال نظامی دونباس بود. این استراتژی بر اثر مداخله‌ی نهانی ارتش روسیه در اوت ۲۰۱۴ شکست خورد و این‌گونه بود که پروسه‌ی مینسک آغاز شد، ابتدا در سپتامبر و سپس در فوریه‌ی ۲۰۱۵، پس از تشدید درگیری‌ها و شکست مجدد نیروهای اوکراین. توافق مینسک موارد زیر را تصریح کرد: آتش‌بس، موافقت اوکراین با برگزاری انتخابات محلی در مناطق تحت کنترل جدایی‌طلبان، انتقال کنترل مرزها به حکومت اوکراین، و خودمختاری ویژه برای دونباس در چهارچوب اوکراین، از جمله امکان تأسیس نیروهای نظامی جدایی‌طلبان.

چه کسانی موافق بندهای توافق مینسک بودند و چه کسانی مخالف؟ اگر این توافق یگانه بخت حل و فصل صلح‌آمیز ماجرا بود، چرا هرگز اجرا نشد؟

مدافعان علنی مینسک اپوزیسیون بودند، اغلب احزاب خلف حزب ولایات، که بیش‌تر به جانب رأی‌دهندگان شرقی و جنوبی تمایل داشتند، به‌ویژه شهروندان بخش‌های تحت کنترل کیف در دونباس که اجرای توافق برای‌شان به معنای پایان جنگ بود. از نگاه بسیاری احزاب دیگر، مینسک در بهترین حالت توافق تحمیلی روسیه به اوکراین بود. استدلال این بود: ما باید مینسک را دودستی بچسبیم، چرا که اگر قرار باشد اوکراین از توافق‌ها خارج شود، غرب احتمالاً تحریم‌های پس از ۲۰۱۴ علیه روسیه را برمی‌دارد. اما هم‌زمان، آن‌ها رک‌وراست می‌گفتند که قرار نیست بندهای سیاسی توافق مینسک را اجرا کنند. بسیاری استدلال می‌کردند که دونباس دارای یکپارچگی سیاسی می‌تواند مانعی در برابر اجرای عضویت کیف در ناتو شود، گرچه در توافق‌نامه هیچ اشاره‌ای به این وتو نشده است. تنها اهرمی که دونباس به دست می‌آورد توانایی گروگان گرفتن اوکراین با تهدید به جدایی بود، که راحت‌تر از ۲۰۱۴ می‌شد بر آن فایق آمد. هیچ بحثی در این باره نبود که در عمل چطور قرار بود مانع از این شوند. حکومت کیف همچنین مجبور شد بر سر وضعیت خودمختاری با رهبران جمهوری‌های دونباس گفت‌وگو کند، همان‌ها که فقط و فقط «تروریست» یا «دست‌نشانده‌های کرملین» می‌خواند. منطق کلی توافق مینسک مستلزم به رسمیت شناختن گوناگونی سیاسی بسیار بیش‌تری در اوکراین

بود، بسیار فراتر از مرزهایی که پس از یورومیدان پذیرفتنی می‌نمود. بنابراین، روسیه اوکراین را متهم به بی‌میلی به اجرای بندهای سیاسی توافق کرد. اوکراین روسیه و جدایی‌طلبان را به خاطر برگزاری خودسرانه‌ی انتخابات محلی و توزیع پاسپورت روسی میان ساکنان دونباس به عدول از توافق‌نامه متهم کرد. در این اثنا، تلفات در دونباس رو به افزایش بود.

گرچه در پایان ظاهراً پوتین بود که از طریق به رسمیت شناختن استقلال جمهوری‌های خلق دونتسک و لوهانسک در فوریه‌ی ۲۰۲۲ به توافق مینسک مهر پایان زد، اظهارات متعدد مقامات بلندپایه‌ی اوکراین، سیاست‌مداران برجسته و فعالان حرفه‌ای «جامعه‌ی مدنی» حاکی از آن بود که اجرای توافق مینسک برای اوکراین فاجعه به بار می‌آورد، جامعه‌ی اوکراین هرگز زیر بار «تسلیم» نمی‌رود و این فرقی با جنگ داخلی ندارد. عامل مهم دیگر راست افراطی بود که آشکارا حکومت را تهدید می‌کرد اگر به سمت اجرای توافق‌نامه برود دست به خشونت خواهد زد. در ۲۰۱۵، وقتی پارلمان براساس توافق مینسک به وضعیت ویژه‌ی دونتسک و لوهانسک رأی مثبت داد، یکی از فعالان حزب سووودا نارنجکی به صف پلیس انداخت که چهار افسر را کشت و به گمانم حدود صد نفر را مجروح کرد. آن‌ها نشان می‌دادند که آماده‌ی توسل به خشونت هستند.

در سراسر این دوره، نبردها در دونباس تا چه حد بر سیاست غالب بود؟ در غرب این طور در آن زمان توصیف می‌شد که این هم یکی دیگر از موارد نبرد منجمد [۴] است، به‌رغم آن که میزان تلفات همچنان بالاست — حدود سه‌هزار مرگ از میان غیرنظامیان. این چیزها را می‌شد در شب‌ها در میان اخبار تلویزیونی دید؟

بدون شک این موضوع بسیار مهم است. هیچ آتش‌بس پایداری پیش از ۲۰۲۰ در کار نبود، بنابراین در عمل هر روز توپ‌باران یا شلیک گلوله وجود داشت و کسی ممکن بود در سمت اوکراینی‌ها یا جدایی‌طلبان کشته شود. گزارش‌ها درباره‌ی تلفات و توپ‌باران خبرهای رایج بود. اما غیر از ساکنان دونباس و پناهجویان، فقط اقلیتی از اوکراینی‌ها مستقیماً متأثر از جنگ بودند.

پوتین ادعا می‌کند راست افراطی در میان نیروهای اوکراینی در دونباس دست بالا را دارد. نه، آن‌ها هرگز دست بالا را نداشتند. بی‌شک آن‌ها اقلیتی از واحدها بودند. برخی ادعا می‌کنند که گردان آزوف یکی از آماده‌ترین واحدها در گارد ملی بود؛ شاید در دوره‌ای بین ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۵ این طور بود، اما پس از آن الزاماً این طور نبود. من از نزدیک اوضاع نظامی را در دونباس بررسی نکرده‌ام، پس این ارزیابی‌ها چه‌بسا غلط باشند. اما شکی ندارم که آزوف قطعاً وضعیتی خاص داشت. هیچ‌کس شبیه آن‌ها نبود — واحدی با دستور کار

سیاسی، وابسته به یک حزب سیاسی، به سازمان‌دهی شبه‌نظامی، به اردوهای تابستانی آموزش کودکان، در آستانه‌ی شکل دادن به یک استراتژی بین‌المللی، دعوت از راست افراطی غرب به اوکراین — «بیاید دوشادوش هم بجنگیم» — و خلق نوعی «بین‌الملل قهوه‌ای».[۵] **دی تسایت** مقاله‌ای تحقیقی منتشر کرد که در آن آزوف را در مرکز شبکه‌های راست افراطی جهانی قرار می‌داد. اما آزوف فقط یک هنگ بود. اغلب اوکراینی‌هایی که در دونباس می‌جنگیدند در واحدهای سیاسی حضور نداشتند.

اما پدیده‌ی دیگری هم در کار بود. آزوف در ساختار گارد ملی، زیرمجموعه‌ی وزارت داخله، ادغام شد؛ وزارتخانه‌ای که آرسن آواکوف، یکی دیگر از الیگارشی‌های طرفدار یورومیدان، سال‌ها وزیر آن بود. گروه‌های مسلح دیگری هم بودند که خاستگاه‌شان به رایت سکتور بازمی‌گشت، ائتلاف ناسیونالیست رادیکالی که در خلال یورومیدان به شهرت رسید و گرچه برآمده از ارتش اوکراین نبود، با آن همکاری داشت. می‌توان آن‌ها را گروه‌های وحشی‌ای خواند قادر به انجام هر کاری که فرماندهی ارتش ترجیح می‌داد سراغش نرود. اما حتی این گروه‌ها هم بخش کوچکی از نیروهای در حال نبرد اوکراینی در دونباس بودند.

نقش دولت پنهان در این دوره چه بود؟ آزادی‌های مدنی در دوران حکومت پس از میدان گسترش یافت یا کم‌تر شد؟

یکی از مهم‌ترین روایت‌ها در اوکراین پس از میدان، ظهور ملت شهروندی فراگیری بود که دست‌آخر شرق و غرب کشور را با متحد کرد، و همچنین جامعه‌ی مدنی سرزنده‌ای که برای اصلاحات دموکراتیک فشار می‌آورد. من و اولگ ژوراولف نشان داده‌ایم که روندهای وحدت‌بخش شانه به شانه‌ی روندهای قطبی‌کننده بوده‌اند؛ ناسیونالیسم مدنی به ناسیونالیسم قومی دامن زد به جای آن که مهارش کند؛ فراگیری و گسترش دموکراسی برای برخی افراد چیزی جز طرد و سرکوب برای دیگران به بار نیاورد.[۶] در این فرآیند بازتعریف معنای سیاسی «اوکراین»، بخش بزرگی از مواضع سیاسی که بسیاری از اوکراینی‌ها حامی‌شان بودند، براساس این مفصل‌بندی تازه‌ی ملت اوکراین، دیگر از دایره‌ی مقبولیت خارج شدند. بنابراین، پیش از ۲۰۱۴، «طرف‌دار روسیه» به معنای اردوگاه سیاسی بزرگی بود که از عضویت اوکراین در سازمان‌های بین‌المللی تحت رهبری روسیه مانند اتحادیه‌ی اوراسیا — یا حتی پیوستن به دولت واحدی در کنار روسیه و بلاروس — دفاع می‌کردند. پس از فروپاشی این اردوگاه در ۲۰۱۴، انگ «طرف‌دار روسیه» رو به گزافه رفت و حتی به کسانی زده می‌شد که مواضعی نظیر وضعیت غیرمتعهد اوکراین و همکاری پراگماتیک با شرق و غرب می‌گرفتند، یا به نتایج یورومیدان خوش‌بین نبودند و با کمونیسم‌زدایی یا ممنوعیت استفاده از زبان روسی در سپهر عمومی اوکراین مخالفت می‌کردند.

بنابراین، گستره‌ی وسیعی از مواضع سیاسی که اقلیتی پرشمار و گاه حتی اکثریت مردم اوکراین — طرفداران استقلال، هواداران برنامه‌ریزی دولتی، غیرلیبرال‌ها، چپ‌ها — حامی آن بودند یک کاسه می‌شدند و انگ «روایت‌های طرفدار روسیه» می‌خوردند، چرا که در مقابل گفتارهای غرب‌گرا، نولیبرال و ناسیونالیست در جامعه‌ی مدنی اوکراین می‌ایستادند. ناگفته نماند که این انگ‌زنی فقط نمادین نبود بلکه می‌توانست به کارزارهای اینترنتی هدف‌مند بینجامد که بلاگرهای «وطن‌پرست» آغاز می‌کردند. فعالیت حرفه‌ای این افراد شناسایی و آزار «دشمن‌های درونی» بود و جامعه‌ی مدنی یا بات‌های اینترنتی پولی‌یاری‌گشان بودند. این کارها گاه‌وبی‌گاه به خشونت فیزیکی عملی به دست گروه‌های ناسیونالیست رادیکال می‌انجامید. در پایان باید گفت که فعالیت آن‌ها به تحریم رسانه‌های اپوزیسیون و برخی سیاست‌مداران در ۲۰۲۱ مشروعیت بخشید.

پس این چرخش ایدئولوژیک علی‌الاصول باز نمود حرکت به سمت دستورکاری ناسیونالیستی و ضدروسیه بود؟

گروه‌های دیگری هم بودند که آماج راست افراطی قرار می‌گرفتند؛ نظیر فمینیست‌ها، ال‌جی‌بی‌تی‌ها، کولی‌ها، و چپ‌ها. تا سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۱۸، وقتی هم‌چنان در کیف بودم و درگیر سازمان‌دهی رسانه‌های چپ‌گرا و برنامه‌ریزی کنفرانس‌ها، مجبور بودیم به‌شیوه‌ای شبه‌زیرزمینی عمل کنیم، هرگز مکان برنامه‌های «عمومی» مان را منتشر نمی‌کردیم و کنترل اولیه‌ی درباره‌ی هر کسی که برای برنامه‌ها ثبت‌نام می‌کرد انجام می‌دادیم تا مبدا یکی از آن اخلاص‌گراها باشد، یعنی افرادی از راست افراطی که برای اخلاص در برنامه می‌آمد.

دولت پروشنکو در عمل چه دستاوردهایی داشت؟

پروشنکو در پایان حکومتش بیش‌ازپیش به سمت دستور کاری ناسیونالیستی می‌رفت. مهم‌ترین دستاوردهای حکومت پسامیدان در سپهر ایدئولوژیک بود: کمونیسم‌زدایی؛ تقویت روایت تاریخی ناسیونالیستی؛ اوکراینی‌سازی؛ ممنوعیت محصولات فرهنگی روسی؛ تأسیس کلیسای ارتدکس اوکراین مستقل از مسکو (اما سرسپرده‌ی به‌طریق‌نشین قسطنطنیه). این‌ها همان برنامه‌هایی بود که راست افراطی اوکراین پیش از خیزش یورومیدان برایش مبارزه می‌کرد؛ و گرچه سیاست‌مداران صوری راست افراطی به هیچ نحو قابل ملاحظه‌ای در دولت‌های پسامیدان حاضر نبودند، این برنامه‌ها به دستورکار حاکم بدل شدند. اما ساده‌انگارانه است که بگوییم درون بلوک گسترده‌تر جامعه‌ی مدنی ناسیونالیست — لیبرال به این دستورکار مشروعیت داده شد. همان مطالباتی که پیش از یورومیدان بسیار رادیکال قلمداد می‌شد ناگهان مقبولیت عام پیدا کرد، دست‌کم در سطح چیزی که می‌توانیم افکار عمومی کنش‌گران بخوانیم، گرچه آن‌ها هم اغلب موردحمایت اکثریت جامعه نبودند.

موضوع دیگر هویت‌یابی نمادین با پیوستن به ناتو بود. قانون اساسی اوکراین، مصوب ۱۹۹۶، اصل بی‌طرفی را تأیید کرده بود. اما پس از ۲۰۱۴، پروشکو و متحدانش برای تغییر این بند فشار می‌آوردند و به لطف اکثریت پارلمانی احزاب حامی میدان به خواسته‌شان رسیدند. پارلمان متمم‌های قانون اساسی را در ۲۰۱۸ از تصویب گذراند و پروشکو در اوایل ۲۰۱۹ در حکم بخشی از کارزار انتخاباتی‌اش آن را امضا کرد. حال، در کشوری که احتمالاً هرگز عضو ناتو نخواهد شد، قانون اساسی می‌گوید «مسیر راهبردی» دولت همانا عضویت تمام‌عیار در ناتو و اتحادیه‌ی اروپاست.

پیش از انتخابات ۲۰۱۹، پروشکو کارزار پرحرارتی در زمینه‌ی زبان راه انداخت و قوانینی تحمیل کرد که تا حد زیادی استفاده از زبان روسی را در سپهر عمومی و آموزش ممنوع می‌کرد. زمان انتخابات که فرارسید، او در واقع در مقام رهبر آرمان ناسیونالیستی دانسته می‌شد. تعجبی ندارد که او با این دستورکار شکست سنگینی متحمل شد و زلنسکی با ۷۳ درصد آرا، در مقابل ۲۵ درصد رأی پروشکو، به پیروزی رسید.

اگر این ایده‌ها نامحبوب بودند، پس چرا پروشکو کارزار انتخاباتی‌اش را بر آن‌ها متمرکز کرد؟

پویش‌های انقلاب ناقص یورومیدان می‌توانست از این گزینه‌ی ناچیز و گمراه‌کننده عقب‌تر باشد. پروشکو هرگز فردی با پای‌بندی‌های ایدئولوژیک ناسیونالیستی نبود. او یکی از بنیان‌گذاران حزب ولایات بود و در مقام وزیر در دولت یانوکوویچ خدمت کرد؛ جنجال‌هایی بوده که خانواده‌اش در خانه به زبان روسی صحبت می‌کنند و هم‌چنان پس از ۲۰۱۴ در روسیه کسب‌وکار دارند. پس از یورومیدان، پروشکو بین دو دستورکار متضاد گیر افتاده بود: از یک سو، انتظارات بیش‌ازپیش محبوب، گرچه سازمان‌نیافته و گنگ، برای دگرگونی انقلابی؛ از سوی دیگر، مطالبات نامحبوب اما رسا و قدرتمند از جانب جامعه‌ی مدنی ناسیونالیست - لیبرال. رادیکالیزاسیون ناسیونالیستی سپهر ایدئولوژیک، از نگاه پروشکو، برای اقدام به نوعی دگرگونی «انقلابی» راهی ساده‌تر از اجرای اصلاحاتی بود که می‌توانست مزایای رقابتی دارودسته‌ی خودش میان طبقه‌ی سرمایه‌داران سیاسی را تضعیف کند. توسل به ناسیونالیسم همچنین به کار خفه کردن انتقادات «ضدمیه‌نی» و تفرقه‌افکنی میان اپوزیسیون می‌آمد. بنابراین، این چیزی نبود که اکثریت رأی‌دهندگان به دنبالش باشند، یا چیزی که پاسخی قلمداد شود برای منطق «باید پیش از انتخابات دست به کار محبوبی بزنیم». پروشکو پروژه‌هایی را پیش برود که میان شهروندان کنش‌گر محبوب بود - اما نه میان اکثریت رأی‌دهندگان.

درباره‌ی «کمونیسم‌زدایی» هم همین را می‌توان گفت. وقتی حکومت معنای واقعی آن را مشخص کرد، نظرسنجی‌ها نشان می‌داد که اوکراینی‌ها چندان تمایلی به نام‌گذاری مجدد خیابان‌ها و ممنوعیت حزب کمونیست نداشتند. در عین حال، آماده نبودند که از حزب کمونیست دفاع کنند، چرا که این مسئله را چندان مرتبط با وضع سیاسی خود نمی‌دانستند. اما از کمونیسم‌زدایی هم دفاع نمی‌کردند؛ منفعلانه با آن مخالف بودند، گرچه فعالانه در برابرش نمی‌ایستادند. مشروعیت این دستورکار درون افکار عمومی کنش‌گران جامعه‌ی مدنی بسیار بالاتر از مشروعیت آن درون جامعه‌ی اوکراین بود.

تقسیم‌بندی‌های ایدئولوژیک و جغرافیایی اوکراین چه نقشی در دوره‌ی پس از ۲۰۱۴ داشت؟ مثلاً چه بر سر شهر سنتا طرف‌دار روسیه‌ی خارکیف آمد؟

تا زمان حمله‌ی روسیه، خارکیف چندان تغییری نکرده بود. حمله‌ی روسیه اکنون دگرگونی چشم‌گیری در هویت‌ها و ادراک‌های اوکراینی‌ها پدید می‌آورد، اما این موضوعی بسیار تازه است. آن چه پس از ۲۰۱۴ در خارکیف و در شهرهای بزرگ‌تر جنوب شرق سر برآورد نوعی طبقه‌ی متوسط نیرومندتر بود، قشر جامعه‌ی مدنی با دورنمایی بسیار شبیه به سیاست‌ورزی در غرب اوکراین، اما در تضاد با رویکردهای «طرف‌دار روسیه» اکثریت آن شهرها — بار دیگر باید بگوییم که این انگ‌گمراه‌کننده و توهین‌آمیز است. گسستی وجود داشت میان شهروندان کنش‌گری که در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردند، برای مطبوعات یا در وبلاگ‌ها و فیسبوک می‌نوشتند، و مردمی که پای صندوق‌های رأی می‌آمدند تا شهردار و اعضای شورای شهر انتخاب کنند. شهردار خارکیف، هنادی کرنس (Hennadiy Kernes)، با اصابت تیری به کمرش از جانب یک تک‌تیرانداز در ۲۰۱۴ به شدت مجروح شد — و ویلچرنشین شد — اما پس از آن تا زمان مرگش در ۲۰۲۰ هم‌چنان در انتخابات پیروز می‌شد. او درست پس از یورومیدان به روسیه رفت و احتمالاً در آن‌جا با افرادی مشورت کرد؛ سپس بازگشت و موضعی وفادارانه در مورد اوکراین اتخاذ کرد — او از شورش جدایی‌طلبان حمایت نکرد. وی در خارکیف بسیار محبوب بود و حمایت چشم‌گیری داشت؛ هیچ رقیب جدی‌ای در برابرش نبود. موضوع تکان‌دهنده‌ی دیگر: بنابه نظرسنجی‌ها، بیرون از مناطق غربی، رویکردهای حامی ناسیونالیست‌ها هم‌بستگی آشکاری با ثروت داشت: هر قدر درآمد افراد بالاتر بود، دیدگاه‌های ناسیونالیستی‌تر و غرب‌گراتری داشتند. در مناطق غربی چنین هم‌بستگی‌ای دیده نمی‌شد — ناسیونالیسم میان اقشار گسترده‌تر جامعه ریشه دوانده بود. اما در مناطق مرکزی، شرقی و غربی، هر قدر بیش‌تر متعلق به طبقه‌ی متوسط دانسته می‌شدید، بیش‌تر محتمل بود ناسیونالیست و غرب‌گرا باشید.

آیا همبستگی‌ای با دیگر تمایزهای اجتماعی - اقتصادی میان شرق و غرب اوکراین می‌بینید؟

این پرسشی است هنوز مستلزم پژوهش‌های بیش‌تر، چرا که نه فقط به چندوچون ظهور جامعه‌ی مدنی اوکراین، بلکه به جامعه‌ی مدنی پسا شوروی به‌طور کلی مرتبط است. برای اقشاری که علیه لوکاشنکو، علیه پوتین، شورش کردند اما نتوانستند اکثریت جوامع‌شان را علیه حاکمان اقتدارگرا بسیج کنند، این مسئله تا حدی شامل گسست طبقاتی بود؛ اما این موضوع در اوکراین با هویت ملی و جدایی منطقه‌ای نیز هم‌پوشانی دارد. در مناطق غربی این گسست طبقاتی به چشم نمی‌خورد، چرا که این نوع ناسیونالیسم دهه‌هاست در آن جا بومی شده است. اما در مناطق دیگر، ناسیونالیسم اوکراینی بیش‌تر پدیده‌ای مربوط به طبقه‌ی متوسط است — که البته با ناسیونالیسم اروپای غربی تفاوت چشم‌گیری دارد؛ در اروپای غربی، ناسیونالیسم بیش‌تر پدیده‌ای مربوط به طبقه‌ی کارگر است.

اروپاگرایی چه‌طور جا افتاد؟

در کشورهای پسا شوروی، اروپاگرایی هم مسئله‌ی متفاوتی است. طرف‌داران اتحادیه‌ی اروپا در اروپای غربی بی‌شک فاصله‌ی خود را با راست افراطی حفظ می‌کنند. اما در کشورهای پسا شوروی، این ملغمه‌ی نامعمول ناسیونالیسم، نولیبرالیسم و رویکردهای طرف‌دار اتحادیه‌ی اروپا می‌تواند خوب جا بیفتند، در واقع در حکم ایدئولوژی اجتماع کنش‌گران.

زلنسکی، در مقایسه با پروشنکو، چه بدیلی در ۲۰۱۹ عرضه کرد؟

انتخابات ۲۰۱۹ بی‌سابقه بود. نتیجه‌ی انتخابات در اوکراین معمولاً بسیار تنگاتنگ است: برای مثال، وقتی یانوکوویچ به سال ۲۰۱۰ در برابر تیموشنکو پیروز شد، فقط سه درصد میان‌شان اختلاف بود؛ ۴۹ به ۴۶ درصد. اختلاف یوشچنکو و یانوکوویچ در ۲۰۰۴ هم بسیار کم بود، و همین به یانوکوویچ مجال داد تا تقلب کند — جرقه‌ی انقلاب نارنجی را بزند. اما در ۲۰۱۹، پروشنکو رأی منفی بسیار زیادی داشت. کمابیش ۶۰ درصد اوکراینی‌ها می‌گفتند دیگر هرگز به او رأی نخواهند داد. بنابراین زلنسکی توانست اکثریتی چشم‌گیر را علیه پروشنکو متحد کند؛ و نکته‌ی امیدبخش‌تر این بود که زلنسکی تقریباً در تمام مناطق اوکراین، غیر از سه منطقه‌ی گالیسیایی در غرب که ناسیونالیسم بیش از همه قدرت‌مند بود و پروشنکو رأی بالاتری کسب کرد، به پیروزی برسد. بنابراین، امید می‌رفت که اوکراین دست‌آخر به اتحاد برسد. در میان چپ‌ها، بسیاری امید داشتند که با زلنسکی به فضای تنفسی برسند. من بابت حمایت از او در ۲۰۱۹ پشیمان نیستم. بعد از آن هر

چه رخ داد، اکثریت قاطع آرای زلنسکی بنیان اقتدارگرایی پروشنکو را ضعیف کرد. این نتیجه ضربه‌ی جانانه‌ای به جامعه‌ی مدنی ناسیونالیست - لیبرال هم بود؛ آن‌ها گرد پروشنکو جمع شده بودند و وقتی خود را در میانه‌ی اقلیت سیاسی «۲۵ درصدی» دیدند گیج‌و‌مگ به نظر می‌آمدند، آن هم پس از سال‌ها ادعای این که کل ملت گرد دستور کار آن‌ها متحد شده است. انتخابات همچنین شتابی سیاسی به این ادعا بخشید که منافع اکثریت در اوکراین ربطی به افرادی که از جانب ملت سخن می‌گویند ندارد، همان ملتی که احزاب اپوزیسیون قدیم و جدید سعی می‌کردند مصادره‌اش کنند.

دولت زلنسکی چه از آب درآمد؟

پس از پیروزی زلنسکی در انتخابات ریاست‌جمهوری آوریل ۲۰۱۹، او خواهان برگزاری انتخابات پارلمانی زودهنگام در ژوئیه شد. حرکتی هوشمندانه بود، چرا که حزب خادمان ملت، که از صفر کارش را آغاز کرده بود، به اکثریت قاطع رسید - بنابراین می‌توانست قدرت را در دست مقامات مرکزی متمرکز کند. بحث‌هایی هم در جریان بود در این باره که انتخابات محلی زودهنگام هم برگزار شود؛ شهردارها نقشی مهم در سیاست اوکراین دارند، و حزب زلنسکی می‌توانست کاملاً زمام امور را در دست داشته باشد اگر می‌کوشید تصمیم‌های حساسی بگیرد، مثلاً بخواهد توافق مینسک را اجرا کند. اما برگزاری انتخابات محلی دشوارتر از آن بود که بشود فقط از منظر قانونی توجیهش کرد. موفقیت در اولین تبادل زندانیان میان اوکراین، روسیه و دونباس در سپتامبر ۲۰۱۹ به محبوبیت زلنسکی کمک کرد، چرا که به نظر می‌آمد سیاست اوکراین می‌تواند در راستایی متفاوت پیش برود. زلنسکی در نظرسنجی‌ها بیش از ۷۰ درصد محبوبیت و سطح بالایی از اعتماد عمومی را پشت سر خود داشت. فرصتی وجود داشت برای حرکت به سمت اجرای توافق مینسک؛ بحث‌هایی درباره‌ی به‌اصطلاح فرمول اشتاین‌مایر وجود داشت که می‌توانست سازوکاری برای چندوچون اجرای توافق مهیا کند. آن‌ها توانستند بر سر آتش‌بسی موقت توافق کنند که دست‌کم برای مدتی طولانی‌تر از دفعات قبل دوام داشت.

بعد چه اتفاقی افتاد؟

پس از چندی روشن شد که نه فقط حزب زلنسکی حزبی واقعی نیست و رهبر پوپولیستش هرگز به جنبشی پوپولیستی تکیه ندارد، بلکه حتی تیم درست‌وحسابی‌ای هم ندارد که بتواند با سیاست‌هایی منسجم امور را پیش ببرد. نخستین دولت او حدود شش ماه دوام آورد. او سپس رییس‌دفترش را اخراج کرد و مدام مناصب وزارتی را جابه‌جا می‌کرد. فقدان تیمی جدی به معنای آن بود که زلنسکی بی‌درنگ به همان دامی می‌افتد که پروشنکو را گرفتار کرد، یعنی اسیر قدرت‌مندترین عاملان در سیاست اوکراین می‌شود: طایفه‌های الیگارشیک، ناسیونالیست‌های رادیکال، جامعه‌ی مدنی لیبرال و دولت‌های غربی، که هر یک دستور کار خود را پیش می‌بردند

و به انتظارات توده‌ها درباره‌ی دگرگونی‌های رادیکال پس از «میدان انتخاباتی» دامن می‌زدند که «چهره‌های جدیدی» به حکومت وارد کند. زلنسکی، گرفتار در این دام، کوشید «محور قدرت» خود را بسازد، «سلسله‌مراتب فرماندهی» غیررسمی که در سیاست پسا شوروی مرسوم است. اما هیچ موفقیت چشم‌گیری عایدش نشد. احتمالاً می‌توانیم این پدیده را نوعی بنای پارتیسم یا تزاریسیم ضعیف بخوانیم: رهبر منتخبی که می‌کوشد بر این شقاق‌ها فایق بیاید — حمله به چپ، حمله به راست، حمله به ناسیونالیست‌ها، حمله به پروروس‌ها — اما با آشفتگی تمام‌عیار، و بدون تحکیم رژیم خودش، دست‌آخر هرج‌ومرج به بار آورد و از آغاز ۲۰۲۲ برخی از قدرت‌مندترین چهره‌های سیاست اوکراین را رنجاند.

زلنسکی چه کسانی را در پست‌های کلیدی منصوب کرد: وزیر اقتصاد، وزیر دفاع، وزیر خارجه و غیره؟ این افراد از حزب خودش بودند یا از جای دیگری می‌آمدند؟

حزب خودش به شیوه‌ای دیگر خلق شده بود، بنابراین برای پر کردن مناصب وزارتی چندان به کار نمی‌آمد. در دولت اولش، بسیاری متعلق به سمن‌های طرف‌دار غرب بودند. اما زلنسکی زود فهمید که آن‌ها در عمل شایستگی اداره‌ی اقتصاد اوکراین را ندارند. کسانی که زلنسکی در تلویزیون با آن‌ها کار کرده بود — تهیه‌کننده‌ها، بازیگرها، دوستان نزدیکش — به برخی مناصب مهم رسیدند. مثلاً، رییس دایره‌ی ضداطلاعات کسی بود که زلنسکی شخصاً او را می‌شناخت. او بعدها به سراغ کسانی رفت که چندان پیشینه‌شان به سمن‌های طرف‌دار غرب بازمی‌گشت، اما شایستگی‌های اولیه‌ی حضور در دولت را داشتند. آن‌ها گاهی مرتبط با گروه‌های الیگارشیک دانسته می‌شدند — مثلاً، نخست‌وزیر، شمیخال (Shmyhal)، زمانی برای آخمتوف کار می‌کرد. محتمل نیست که وی تحت‌تأثیر آخمتوف بوده باشد؛ اما در آن زمان او را نشانه‌ای می‌دیدند از بازگشت سیاست‌ورزی «عادی» به اوکراین: ما از شر آن نالایق‌های عضو سمن‌ها خلاص می‌شویم و کارگزاران واقعی‌تری را به دولت می‌آوریم.

زلنسکی هم‌چنان در گیرودار خلق یک تیم درست‌وحسابی بود، متشکل از افرادی با خاستگاه‌های گوناگون — گاهی مرتبط با غرب، گاهی مرتبط با خودش و گاهی هم مرتبط به گروه‌های الیگارشیک. تا زمان آغاز جنگ، هنوز روشن بود که واقعاً بتواند «محور قدرت» برای خودش بسازد. رفته‌رفته اوضاع بیش‌ازپیش در هم ریخته به نظر می‌آمد؛ و این بسیار خطرناک بود. از منظر پوتین، اگر اوضاع اوکراین آشفته باشد و رییس‌جمهوری ضعیف و نالایق بر آن حکومت کند، چه فرصتی بهتر از این برای رسیدن به اهداف؟

اوضاع پیش‌برد توافق مینسک به کجا انجامید؟

پروشنکو و ناسیونالیست‌ها کارزاری به اصطلاح ضدتسلیم در ۲۰۱۹ راه انداختند و علیه اجرای توافق مینسک اعتراض کردند، گرچه پشتیبانی چندانی نداشتند. براساس نظرسنجی‌ها، فقط یک‌چهارم اوکراینی‌ها از آن‌ها حمایت می‌کردند، و تقریباً نیمی از مردم آشکارا می‌گفتند طرف‌دارشان نیستند. هم‌زمان، آزوف و سایر گروه‌های راست افراطی از فرمان‌های زلنسکی سرپیچی می‌کردند، و در عدم‌تخاصم سربازان اوکراینی و جدایی‌طلب در دونباس اخلاف ایجاد می‌کردند. زلنسکی مجبور بود به روستایی در دونباس برود و مستقیماً با آن‌ها سروکله بزند، گرچه فرمانده کل قوا به شمار می‌آمد. «میان‌رو»های ضدتسلیم می‌توانستند از اعتراضات راست افراطی استفاده کند و بگویند اجرای توافق مینسک به معنای جنگ داخلی است، چرا که اوکراینی‌ها زیر بار این «تسلیم» نمی‌روند، و بنابراین نوعی خشونت «طبیعی» پیش می‌آید.

گفتید که گروه‌های راست افراطی در واقع بسیار کوچک بودند و پروشنکو در انتخابات شکست سنگینی متحمل شده بود. چه چیز دیگری مانع می‌شد تا زلنسکی برنامه‌ای را پیاده کند؟

دورنمای خشونت ناسیونالیست‌ها واقعی بود. اما هم‌چنان مسئله این است: چرا زلنسکی ائتلافی داخلی و بین‌المللی برای حمایت از توافق مینسک پدید نیاورد؟ حمایت آشکار و عملی از اجرای کامل توافق مینسک از سوی دولت‌های غربی می‌توانست پیامی قدرتمند برای جامعه‌ی مدنی غرب‌گرا باشد. برخی ممکن است بگویند توافق تا ۲۰۱۹ نامحبوب بود — گرچه در ۲۰۱۵، وقتی امضا شد، حمایت اکثریت را داشت، و امید می‌رفت صلح حاصل شود. اما در ۲۰۱۹، مردم فکر نمی‌کردند که هیچ تغییری در دونباس به بار آورد. با این حال، نه پروشنکو و نه زلنسکی هرگز کارزاری برای افزایش محبوبیت توافق به راه نینداختند، درحالی که تلاش زیادی برای حمایت از طرح‌هایی به همان اندازه جنجالی و نامحبوب نظیر اصلاحات بازار زمین یا اقدامات ناسیونالیستی کردند. نکته‌ی آخر، فرانسه و آلمان چندان در سوق دادن اوکراین به اقدامات بیش‌تر برای اجرای توافق فعال نبودند و دولت‌های اوباما و ترامپ یقیناً آن قدرها که می‌توانستند از توافق حمایت نکردند.

تفاوت سیاست‌ها در دوران ریاست‌جمهوری پروشنکو و زلنسکی واقعاً چه بود؟ جز تصفیه حساب‌های سیاسی، آیا درست بگوییم که تداوم چشم‌گیری میان آن‌ها وجود داشت؟ بله، درست است. این انتظار وجود داشت که زلنسکی در قانون زبان تجدیدنظر کند تا زمینه را برای حضور پررنگ‌تر زبان روسی در سپهر عمومی اوکراین مهیا کند و پیشرفت واقعی‌ای در اجرای مینسک به وجود آورد.

پیش از جنگ، زلنسکی از پس هیچ کدام برنیامد. پروشنکو بیش تر می توانست در برابر برخی خواسته های نهادهای بین المللی مقاومت کند — به ویژه فشار صندوق بین المللی پول برای افزایش قیمت سوخت، که دولت های اوکراین همواره می کوشیدند ثابت نگاه دارند، چرا که مسئله ای به شدت نامحبوب بود — به ویژه افراد سالمندتر که از افزایش قیمت ها به شدت ضربه می خوردند و مشارکت شان در انتخابات بالا بود. زلنسکی همچنین اصلاحات بازار زمین را پیش برد، که از زمان استقلال اوکراین موضوعی بسیار مهم و البته نامحبوب بود؛ بیش از ۷۰ درصد اوکراینی ها مخالف بخش هایی از آن بودند.

مهم ترین دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی ای که زلنسکی پدید آورد چه بودند، اصلاحات زمین؟

بله، این یکی از مهم ترین ها بود، گرچه چون می دانست نامحبوب است با ممنوعیت هایی محدودش کرد. بنابراین، در وهله ی اول، شهروندان اوکراین می توانستند زمین بخرند، و سپس — احتمالاً پس از همه پرسی — به خارجی ها اجازه ی خرید زمین داده می شد اما، درعین حال، او فرآیندی را آغاز کرد که سی سال را کد مانده بود. سال ۲۰۲۱ که آغاز شد، زلنسکی بخش بزرگی از محبوبیتش را از دست داده بود. پلتفرم اپوزیسیون (The Opposition Platform) — یکی از اخلاف حزب ولایات و مقام دوم در انتخابات ۲۰۱۹ — از حزب خادم مردم در برخی نظرسنجی ها پیش بود.

گفتید که آتش بس در دونباس در پایان ۲۰۲۰ شکسته شد. مهم ترین تحولات پس از آن چه بود؟

هنوز معماهای بسیاری درباره ی جنگ و چگونگی آغاز آن وجود دارد. بی شک، ابعاد بین المللی گسترش ناتو و امپریالیسم روسیه، و نیز چرخش های کرملین در واکنش به آخرین موج های خیزش های پسا شوروی — در ارمنستان (۲۰۱۸)، بلاروس (۲۰۲۰)، قزاقستان (۲۰۲۲) — بخش هایی بسیار مهم از داستان اند. اطمینان پوتین به این که روسیه در سلاح های فراصوت مزیتی موقتی نسبت به ناتو دارد و همچنین دست کم گرفتن مقاومت اوکراینی ها بدون شک در تصمیم آغاز جنگ نقش داشتند. یکی از عوامل اساسی واکنش پوتین به فرآیندهای سیاست داخلی اوکراین و اطمینان فزاینده اش به این مسئله بود که روسیه نمی تواند هیچ تأثیری بر آن فرآیندها داشته باشد — این که اوکراین در مسیر بی بازگشت به سووی بود که او «ضد روسی» می دانست و هیچ راه کاری سیاسی ای در دستش نمانده بود تا جلوی این تحول را بگیرد.

یکی از عوامل دست‌کم گرفته‌شده این بود که زلنسکی تحریم‌هایی جدی بر اپوزیسیون تحمیل کرد، و ویکتور مدودچوک (Viktor Medvedchuk) — یکی از رهبران حزب پلتفرم اپوزیسیون — هدف اصلی بود. مدودچوک چهره‌ای قدیمی در سیاست اوکراین بود؛ پیش‌تر رئیس‌دفتر کوشما بود، دوست پوتین و مذاکره‌کننده‌ی برجسته در تبادل زندانیان دونباس. او معمولاً در حکم مهم‌ترین فرد «طرف‌دار روسیه» در اوکراین شناخته می‌شود، گرچه نباید قطبی‌سازی پسامیدان و چرخش همکاری‌های سیاسی در اوکراین به سوی قطب غرب‌گرا و ناسیونالیست را نادیده گرفت. از آن‌جا که پلتفرم اپوزیسیون در نظرسنجی‌ها از زلنسکی پیش بود، این‌طور به نظر می‌آمد که رئیس‌جمهور به رقیب سیاسی‌اش حمله می‌کند. تصمیم به اعمال تحریم — گاهی بدون هیچ مدارک جدی‌ای علیه افرادی که هدف قرار می‌گرفتند — از جانب گروهی کوچک گرفته می‌شد، شورای امنیت داخلی و دفاعی، که اساساً حدود بیست نفرند؛ اغلب شامل وزرا، رؤسای سازمان اطلاعات، ضداطلاعات و نهادهای مالی نظیر بانک مرکزی. یکی از آن‌ها، دمیترو رازومکوف (Dmytro Razumkov)، رئیس پیشین پارلمان اوکراین، درباره‌ی وقایع پس از انتخاب نشدنش به مقام ریاست پارلمان در ۲۰۲۱ زبان به اعتراض گشود؛ به بیان دیگر، همان زمانی که رسانه‌های امریکایی شروع به انتشار اخبار سری درباره‌ی حمله‌ی قریب‌الوقوع روسیه کردند.

تحریم علیه مدودچوک و سایرین چه بودند؟

این تحریم‌ها محدودکننده‌تر از تحریم‌هایی بود که ایالات متحده معمولاً اعمال می‌کند. تفاوت اساسی این است که اوکراین بدون حکم دادگاه شهروندان خودش را تحریم کرد. تمام حساب‌های بانکی مدودچوک مسدود شدند و او امکان دسترسی به دارایی‌هایش نداشت. شورای امنیت داخلی و دفاعی اوکراین همچنین شریک تجاری مدودچوک، تاراس کوزاک (Taras Kozak)، را تحریم کرد که مالک رسمی سه شبکه‌ی تلویزیونی شناخته می‌شد که در افکار عمومی متعلق به مدودچوک دانسته می‌شد؛ این عمل سازوکاری قانونی پدید آورد برای ممانعت از پخش این شبکه‌های تلویزیونی، که احتمالاً مهم‌ترین پیامد سیاسی تحریم‌ها بود — این شبکه‌ها حمله‌های شدیدی متوجه زلنسکی و نیز نیروهای غرب‌گرا و ناسیونالیست در اوکراین می‌کردند، معمولاً اعضای سمن‌ها و سیاست‌مدارها را به عنوان «دست‌نشانده‌های سوروس» به باد انتقاد می‌گرفت. بعدتر زلنسکی را در حبس خانگی نگاه داشت، وقتی دولت به اتهام خیانت به دولت به خاطر معامله‌ی زغال‌سنگ با جمهوری‌های دونباس پرونده‌ای کیفری علیه او گشود؛ معامله‌ای که مدودچوک در واقع برای پروشنکو کارگزاری کرده بود، چرا که برای اقتصاد اوکراین نیازمند زغال‌سنگ بودند. به این ترتیب، زلنسکی می‌توانست مدودچوک و پروشنکو را به هم وصل کند، حال آن‌که آن‌ها در دو سوی متقابل سیاست اوکراین بودند؛ بنابراین

اگر آن‌ها را به هم وصل می‌کردند، خودشان شروع به بی‌اعتبار کردن یک‌دیگر می‌کردند؛ و اگر پروشنکو در خفا با مدودچوک معامله می‌کرد، این کار به چشم بخش مهمی از رأی‌دهنده‌ها همانند خیانت به نظر می‌آمد، اگر نگوییم وطن‌فروشی.

زلنسکی چه انگیزه‌های برای تحریم مدودچوک داشت؟

سخت بتوان با یقین در این باره صحبت کرد. جامعه‌ی مدنی ناسیونالیست – لیبرال از تحریم مدودچوک استقبال کرد، چرا که او را «ستون پنجم طرف‌دار روسیه» می‌دانست – این فرصتی بود که آن‌ها سال‌ها انتظارش را می‌کشیدند. تبیین واقع‌گرایانه‌تر این است که زلنسکی رهبر حزب رقیب را هدف گرفت که در پایان ۲۰۲۰ به سرعت به محبوبیتش افزوده می‌شد، آن هم با اتکا به موج سرخوردگی از زلنسکی میان رأی‌دهندگان مناطق جنوب شرق کشور که در ۲۰۱۹ حمایت چشم‌گیری از او کرده بودند اما دیگر هیچ تفاوت اساسی‌ای میان او و پروشنکو نمی‌دیدند. جنبه‌ی دیگر، که سایمون شوستر در گزارش مجله‌ی **تایم** [۷] رویش دست گذاشت این است که تحریم‌ها اعمال شد و سفارت ایالات متحده مدت کوتاهی پس از مراسم تحلیف بایدن در ژانویه‌ی ۲۰۲۱ با لحنی تکان‌دهنده از آن استقبال کرد.

عامل پیچیده این است که شبکه‌های تلویزیونی مدودچک تئوری توطئه‌ای را درباره‌ی هانتز بایدن و بوریسما مطرح کردند که ترامپ برای بی‌اعتبار کردن بایدن در خلال انتخابات ۲۰۲۰ به کار گرفت. کل جهان می‌توانست متن پیاده‌شده‌ی مکالمه‌ی تلفنی مشهوری را بخواند که در آن زلنسکی اشاره‌های تطمیع‌کننده‌ی ترامپ به آغاز تحقیق رسمی در اوکراین درباره‌ی داستان بوریسما را رد نمی‌کرد، و به این ترتیب آب به آسیاب رسوایی بایدن می‌ریخت. زلنسکی به احتمال زیاد گمان می‌کرد تعطیل کردن شبکه‌های تلویزیونی مدودچک «حرکت دوستانه»‌ای برای رییس‌جمهور جدید ایالات متحده است، تلاشی برای مبرا کردن خودش. این را نیز می‌دانیم که بایدن هیچ عجله‌ای برای برقراری تماس تلفنی رسمی با زلنسکی پس از تحلیف نداشت؛ این مسئله بحث گسترده‌ای در رسانه‌های اوکراین به راه انداخت و در آن زمان نشانه‌ای از دردسر احتمالی برای زلنسکی دانسته می‌شد. با این حال، مدرک متقنی در دست نداریم که هیچ‌یک از این تبیین‌ها را بپذیریم.

فارغ از انگیزه‌های دولت زلنسکی، آن‌ها حمله‌شان را تشدید کردند و به استفاده‌ی گسترده‌تر از تحریم روی آوردند – گاهی علیه الیگارش‌ها، اغلب علیه افرادی مظنون به جرایم سازمان‌یافته، و البته علیه رسانه‌های اپوزیسیون. با شروع سال ۲۰۲۲، اغلب رسانه‌های اصلی اپوزیسیون را ممنوع کرده بودند، از جمله یکی از محبوب‌ترین وبسایت‌های اوکراین (Strana.ua)، و محبوب‌ترین وبلاگ‌نویس سیاسی، آناتولی شاری

(Anatoly Shariy)، که به دنبال پناهندگی در اتحادیه‌ی اروپا بود. زلنسکی با این تحریم‌های عجیب و غریب دشمنان زیادی برای خود تراشیده بود؛ تحریم‌هایی که به لحاظ قانونی شبهه‌دار بودند و رفته‌رفته سبب نگرانی الیگارش‌های اوکراین شدند. تا پایان ۲۰۲۱، زلنسکی در میانه‌ی درگیری با رینات آخمتوف بود، ثروت‌مندترین مرد اوکراین. آخمتوف در حال گرد آوردن افراد اثرگذار سیاسی در اطراف خود بود — روزنامه‌نگاران مشهور، رازومکوف، رییس معزول پارلمان، آواکوف، وزیر داخله‌ی قدرت‌مند پیشین — و این تحولات به طلیعه‌ی ائتلافی می‌مانست علیه زلنسکی که می‌توانست در هنگامه‌ی بحران برایش دردسر درست کند، انتخابات زودهنگام تحمیل کند و به قدرت برسد. زلنسکی در حال نزاع با اپوزیسیون «پروروسیه»، با پروشنکو — که در ژانویه‌ی ۲۰۲۲ تلاشی ناکام برای بازداشتش کرد — و با آخمتوف بود. اوضاعش هیچ خوب به نظر نمی‌رسید. اگر این همه دشمن برای خود بتراشی، آن‌ها هم دست‌آخر متحد می‌شوند تا از شرت خلاص شوند. بحث‌هایی در جریان بود بر سر تضعیف قدرت ریاست‌جمهوری، تبدیل آن به پستی عمدتاً تشریفاتی و حرکت به سمت نظام پارلمانی. پیش از جنگ، وضعیت زلنسکی در نظرسنجی‌ها خوب نبود، و در برخی حتی از پروشنکو هم عقب‌تر بود. اما جنگ همه‌چیز را تغییر داد — و البته زلنسکی حالا بسیار محبوب‌تر از قبل است. اگر بتواند جنگ را ببرد، یا دست‌کم به توافقی غیرشرم‌آور با پوتین برسد، می‌تواند به یکی از محبوب‌ترین رهبران سیاسی تاریخ اوکراین بدل شود.

تحریم‌ها علیه مدودچک و دیگران چه ربطی به حمله‌ی روسیه دارد؟

همان‌طور که شوستر در مقاله‌اش در **تایم** توضیح می‌دهد، فقط چند هفته پس از تحریم‌ها علیه مدودچک در اواخر ۲۰۲۱، نخستین نشانه‌های آرایش نیروها در مرز اوکراین دیده شد. پوتین توانست بیرون راندن مدودچک از سیاست اوکراین را پیامی آشکار تلقی کند — «پالایش کاملاً واضح عرصه‌ی سیاسی»، چنان‌که منابع خبری شوستر از او نقل می‌کنند. سفارت ایالات متحده در کیف بی‌درنگ با تأیید تحریم‌ها آن را پیش چشم آورد؛ شورای امنیت داخلی و دفاعی اوکراین این تصمیم را جمعه‌شب گرفت، و روز شنبه سفارت ایالات متحده توییتی کرد در این مایه‌ها که «ما از تلاش‌های اوکراین برای حراست از حق حاکمیت و تمامیت ارضی‌اش از طریق تحریم‌ها حمایت می‌کنیم.» می‌توانیم حدس بزنیم که اقدام علیه مدودچک دیگر هیچ شکی برای پوتین باقی نگذشت که اوکراین هرگز توافق مینسک را اجرا نخواهد کرد؛ هیچ سیاست‌مدار هوادار روسیه‌ای هرگز مجال حضور در ائتلاف حاکم در اوکراین نخواهد داشت؛ و این هرگز در راستای منافع روسیه نیست.

گزارش مجله‌ی تایم دلایل مسکو برای آرایش نیروها را در حکم دیپلماسی زورمندانه توصیف می‌کند — تنها راه برای کشاندن غرب به پای میز مذاکره و تضمین‌های امنیتی، چنان‌که منابع آگاه شوستر در کرملین به او گفته بودند. این مسئله جنگ نه توجیه می‌کند و نه تبیین.

بدون شک توجیه قابل‌قبولی برای جنگ نمی‌توان آورد، از دیدگاهی متری که محال است. هدف جنگ تحکیم وضعیت ابرقدرتی روسیه بود، تعیین حدود و ثغور «عرصه‌ی اثرگذاری» روسیه، جایی که حقانیت روسیه ثابت می‌شد — قادر به حرکت در راستای تغییر رژیم «ضدروسیه»، تجزیه‌ی اوکراین یا تبدیل مناطقی گسترده به منطقه‌ی حائل که با بمباران به وضعیت پیشامدرن عقب رانده می‌شد. عملی که ناگزیر به تلفات عظیم و کشتار شهروندان می‌انجامد. نابودی فاجعه‌بار. جنگ همچنین نقش هدف داخلی‌ای پراهمیت برای پوتین دارد. قرار است سیاست روسیه را از تزاریسم پسا شوروی، که شکنندگی‌اش در خلال خیزش‌های اخیر در بلاروس و قزاقستان آشکار شده است، به نظام سیاسی باثبات‌تر، مستحکم‌تر و متحرک‌تری تبدیل کند با یک پروژه‌ی ایدئولوژیک امپریالیستی — محافظه‌کار و هژمونیک‌تر برای برخی و سرکوب‌گرت‌تر برای برخی دیگر. در این پروژه، لازم بود بسیاری از اوکراینی‌ها به‌زور از هویت «باندرای» ضدروسی به هویت مالوروسی طرف‌دار روسیه «بازآموزی» شوند.

معضلات اوکراین پسامیدان هر چه بود — و این مشکلات کم هم نبود: سیاست‌مداران نالایق آشفته، الیگارشی کلبی‌مسلک و غارتگر، وابستگی به قدرت‌های غربی، اصلاحات نولیبرالی به جای دگرگونی متری، روندهای رادیکال شدن ناسیونالیسم، فضای محدود برای تکرگرایی سیاسی، تشدید سرکوب اپوزیسیون — مشکلاتی تماماً اوکراینی به شمار می‌آمدند که باید خود اوکراینی‌ها در فرآیندی سیاسی حل می‌کردند، بدون تانک‌ها و بمب‌های روسی. تقریباً هیچ سیاست‌مدار برجسته‌ی اوکراینی یا رهبر فکری‌ای از تهاجم روسیه استقبال نکرد، حتی آن‌هایی که سال‌ها انگ «طرف‌دار روسیه» خورده بودند.

سال گذشته، در واکنش به پرسش از روس‌ها درباره‌ی آن‌چه روسیه باید برای مردم «طرف‌دار روسیه» در اوکراین انجام دهد، یک روزنامه‌نگار اپوزیسیون «به‌طرفدار روسیه»ی اوکراینی چنین پاسخی داد: «دست از سر اوکراین بردارید و تلاش‌تان را معطوف به ساختن روسیه‌ی مرفه و جذاب کنید.» این پاسخ بازتاب بحران هژمونی بنیادی در دوران پسا شوروی است: ناتوانی طبقه‌ی حاکم پسا شوروی و به‌ویژه روسی در حکمرانی، نه فقط حکمرانی برای طبقات و ملت‌های فرودست. پوتین، همانند سایر رهبران تزاریست پسا شوروی، از طریق

ترکیبی از سرکوب، توازن و رضایت منفعلی حکم می‌راند که از روایت احیای ثبات پس از اضمحلال دوران پسا شوروی در دهه‌ی ۱۹۹۰ مشروعیت می‌گیرد. اما او هیچ پروژه‌ی توسعه‌ی جذابی در دست ندارد. تهاجم روسیه را باید دقیقاً در همین بافتار واکاوی کرد: در شرایط فقدان قدرت نرم جذاب و کارآمد، محفل حاکم روسیه در نهایت تصمیم گرفت به قدرت سخت خشونت اتکا کند، سرآغاز آن دیپلماسی زورمندانه در ابتدای ۲۰۲۱ بود، سپس کنار گذاشتن دیپلماسی و روی آوردن به اجبار نظامی در ۲۰۲۲.

در حین تدارک برای حمله، در دسامبر ۲۰۲۱، دولت بایدن از مذاکره با پوتین سر باز زد و در عوض به انتشار اطلاعات سری درباره‌ی برنامه‌های تهاجمی روسیه و دیپلماسی از پشت بلندگو اقدام کرد. اوکراینی‌ها چه نظری در این باره داشتند؟

تا ۲۴ فوریه، اغلب گمان نمی‌کردند که روسیه حمله خواهد کرد. دولت هم باورش نمی‌شد. زلنسکی گمان می‌کرد شاید نوعی «حمله‌ی محدود» رخ دهد، اما نه یورش تمام‌عیاری که در عمل اتفاق افتاد. تحلیل‌گران ارتش اوکراین در اندیشکده‌ی وزارت دفاع گزارشی تهیه کردند حاکی از آن که بی‌اندازه نامحتمل است که پوتین در ۲۰۲۲ به اوکراین حمله کند. زلنسکی دل خوشی از کارزار رسانه‌ای غرب نداشت و گمان می‌کرد که هدف از آن فشار بر او برای آغاز اجرای توافق مینسک است، چیزی که در برابر آن مقاومت می‌کرد؛ یا شاید فشار به او برای کنار گذاشتن درخواست عضویت در ناتو. مشخص شد که برخطا بوده‌اند، و سی‌آی‌ای و ام‌آی‌سیکس راست می‌گفتند — گرچه حالا به رسانه‌ها اطلاع داده‌اند که نشانه‌های تصمیم نهایی پوتین برای اقدام به جنگ از همان فوریه پدیدار شده است.^[۸] هم‌زمان، ایالات متحده و بریتانیا با وقاحت توانایی ارتش اوکراین را زیر سؤال می‌بردند، درست همان‌طور که درباره‌ی توانایی ارتش روسیه مبالغه می‌کردند و انتظار داشتند روسیه سه یا چهارروزه کیف را اشغال کند. یا، دست‌کم، در سطح علنی این پیش‌بینی‌ها را اعلام می‌کردند. این کار مکمل سوءمحاسبه‌ی آشکار روس‌ها درباره‌ی پیروزی آسان و سریع «عملیات ویژه»شان در اوکراین بود.

پس چرا واشنگتن مانع تهاجم نشد؟ اگر می‌دانستند که حمله رخ می‌دهد، چرا هیچ کاری جز افشای نقشه‌های پوتین در رسانه‌ها نکردند؟ یک استراتژی می‌توانست آغاز مذاکرات با پوتین و پذیرش این که اوکراین عضو ناتو نخواهد شد، چرا که هیچ تمایلی برای دعوت به عضویت ندارند — و هیچ تمایلی هم به جنگیدن برای آن ندارد، چنان که اکنون می‌بینیم. استراتژی دیگر، و متضاد قبلی، می‌توانست ارسال حجم عظیم تدارکات نظامی به اوکراین پیش از جنگ باشد، چنان عظیم که محاسبات پوتین را تغییر دهد. اما آن‌ها هیچ‌کدام از این دو استراتژی را پیش نگرفتند — و کارهای غریب و البته تراژیک برای اوکراین انجام دادند.

قدرت نسبی مقاومت ارتش اوکراین هم بسیاری را شگفت زده کرد. به نظر شما، چه میزان از این مقاومت به سلاح‌های حرفه‌ای و آموزش‌های امریکایی بازمی‌گردد و چه قدر به روحیه‌ی خودانگیخته‌ی دفاع ملی؟

مقاومت ارتش بی‌شک قوی‌تر از انتظار روس‌ها بود. جدا از شهرهای اشغال‌شده، تظاهرات چشم‌گیری در حمایت از اوکراین انجام شد، گرچه تا کنون فقط اقلیت کم‌شماری از شهروندان در آن شرکت داشته‌اند. برای مثال، در خرسون، شهری با سیصد هزار نفر جمعیت پیش از تهاجم، راهپیمایی‌هایی حدود دو تا سه هزار شرکت‌کننده بود. برخی از سرکوب روس‌ها می‌ترسند اما برخی دیگر منتظرند ببینند چه رخ می‌دهد و روس‌ها قرار است تا کی بمانند. از آن‌جا نقشه‌ی روس‌ها برای اشغال مناطق بیرون از دونباس مشخص نیست، همکاری با روس‌ها بسیار مخاطره‌آمیز است، چرا که اگر اوکراینی‌ها برگردند، آن افراد محاکمه خواهند شد. این مسائل برای محاسبات درباره‌ی همکاری با روس‌ها تأثیر می‌گذارد. مقاومت چشم‌گیر است، اما این تنها چیزی نیست که رخ می‌دهد؛ اوکراینی‌ها واکنش‌هایی گوناگون به تهاجم داشته‌اند، همان‌طور که احتمالاً در تمام جنگ‌ها مرسوم است.

آیا در شهرهای اشغال‌شده مدیران سیاسی اوکراینی هنوز بر سر کارند؟

روس‌ها اکنون شروع کرده‌اند به اجبار آن‌ها به همکاری یا کنار رفتن. گزارش‌هایی هست که گاهی آن‌ها را دستگیر می‌کنند و مقامات اوکراینی‌ای را که زیر بار همکاری نمی‌روند می‌ربایند. پس از یک ماه اشغال، آن‌ها رفته‌رفته ساختارهایی برای اداره‌ی نظامی شهرها دست‌وپا می‌کنند. روبل روسیه را به عنوان پول رایج در خرسون و سایر شهرهای اشغالی جنوب معرفی می‌کنند. آن‌ها شروع کرده‌اند به پرداخت مبالغی کم به مستمری‌بگیران و کارمندان بخش عمومی.

آیا دولت زلنسکی، یا هر دولت دیگری در اوکراین، با جدایی استان دونباس یا کریمه موافقت خواهد کرد؟

مصالحه‌ای بسیار دردناک خواهد بود. اگر دولت شروع کند به گفتن این‌که آماده‌ی الحاق کریمه به روسیه و به اصطلاح استقلال جمهوری‌های دونتسک و لوهانسک است، حمله‌ی سختی متوجه زلنسکی خواهد شد — او به کشور خیانت می‌کند و تسلیم روس‌ها شده. او ترجیح می‌دهد علناً چنین حرفی نزند، فارغ از آن‌چه در میز مذاکره رخ می‌دهد. زلنسکی در مصاحبه‌ی اخیرش با **اکنون میست** حرف جالبی زده و گفته بیش‌تر به فکر حفظ جان انسان‌هاست تا حفظ سرزمین. می‌توان این‌طور تفسیر کرد که گمان می‌کند به اجبار به این

مصالحه تن خواهد داد. اما چه بسا آن‌ها روی نوع دیگری از پیش‌برد جنگ فکر می‌کنند — تحلیل رفتن منابع روس‌ها، چند شکست مهم، یا تدارکات نظامی بیش‌تر از جانب امریکا. ممکن است درباره‌ی گزینه‌های دیگری فکر کنند که می‌تواند بنابه نتیجه‌ی میدان‌های نبرد فعال شود.

گمان می‌کنید پس از این جنگ با چه اوکراینی روبه‌رو خواهیم بود؟

جنگ روابط اوکراین و روسیه و همچنین هویت اوکراینی را تغییر خواهد داد. پیش از جنگ، اقلیتی چشم‌گیر، شاید ۱۵ درصد از اوکراینی‌ها ممکن بود احساس کنند در آن واحد اوکراینی و روس هستند. حالا این مسئله بسیار دشوارتر خواهد شد — آن‌ها انتخاب خواهند کرد و به گمانم سراغ هویت اوکراینی می‌روند. جایگاه زبان و فرهنگ روسی در عرصه‌ی عمومی — و در ارتباطات شخصی — از این هم بیش‌تر دچار ممنوعیت خواهد شد. اگر جنگی طولانی در کار باشد و اوکراین را به سوریه یا افغانستان اروپا بدل کند، احتمال بالایی خواهد بود که ناسیونالیست‌ها رادیکال به مناصب مهمی در خلال مقاومت برسند، و نتایج سیاسی‌اش هم مشخص است. اوکراینی که من در آن زاده شدم و بخش اعظم عمرم را در آن زندگی کردم دیگر از دست رفته، برای همیشه — فارغ از زمان پایان جنگ.

فکر می‌کنید در روسیه تبعاتی دامن پوتین را خواهد گرفت؟

نه حالا. حمایت از جنگ در روسیه دست‌کم حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد گزارش می‌شود. بحثی جداس‌ت که تا چه حد می‌توان به نظرسنجی‌های روسیه اعتماد داشت، اما هیچ مدرک نظام‌مند دیگری در دست نداریم، و این معقول است. البته اگر تلفات بیش‌تر شود، اگر جنگ طولانی شود و اثرات تمام‌وکمال تحریم‌ها بیش‌تر گریبان شهروندان عادی روسیه را بگیرد، نظرات تغییر خواهد کرد — دولت روسیه باید خود را سازگار کند. تکیه‌ی صرف به راه کارهای دیکتاتورمآبانه در بلندمدت جوابگو نخواهد بود، و تا حدی نیاز دارند که وفاداری روس‌ها را بخرند. اولین معضل آن‌ها این است که چه‌طور اقتصاد روسیه را دور از غرب سروسامان دهند. اما در حال حاضر، شورش نامحتمل است، به‌ویژه از آن‌جا که حدود دویست‌هزار نفر از اپوزیسیون واقعی و روس‌های ضدجنگ کشور را ترک کرده‌اند. اپوزیسیون در روسیه متشتت و سرکوب‌شده است — جنبش ناولنی در حال حاضر در هم کوبیده شده، و حزب کمونیست در عمل حامی جنگ است. کودتای نخبگان علیه پوتین محتمل‌تر است، اما شک دارم که آن‌ها پیش از شکست در اوکراین دست به اقدام بزنند. و به این ترتیب، در پایان، نه انقلاب می‌تواند به جنگ در اوکراین خاتمه دهد نه کودتای نخبگان، بلکه نتیجه‌ی جنگ است که تعیین می‌کند آیا روسیه شاهد شورش یا کودتا خواهد بود یا تحکیم پوتینیسم.

* مصاحبه‌ی حاضر ترجمه‌ای است از Towards the Abyss که در نشریه‌ی *نیولفت ریویو* شماره‌های ۱۳۳- ۱۳۴ ژانویه - آوریل ۲۰۲۲ منتشر شد. متن اصلی مقاله در لینک زیر یافته می‌شود:

<https://newleftreview.org/issues/ii133/articles/volodymyr-ishchenko-towards-the-abyss>

یادداشت‌ها

- [1]. Volodymyr Ishchenko and Oleg Zhuravlev, 'How Maidan Revolutions Reproduce and Intensify the Post-Soviet Crisis of Political Representation', *ponars Eurasia*, 18 October 2021.
- [2]. Volodymyr Ishchenko, 'Insufficiently Diverse: The Problem of Nonviolent Leverage and Radicalization of Ukraine's Maidan Uprising, 2013-14', *Journal of Eurasian Studies*, 2020, vol. 11, no. 2, pp. 201-15.
- [3]. Volodymyr Ishchenko, 'Nationalist Radicalization Trends in Post-Euromaidan Ukraine', *ponars Eurasia, Policy Memo* 529, May 2018.
- [۴]. وضعیتی که جنگ به پایان رسیده اما هنوز هیچ توافق صلح یا برنامه‌ی سیاسی دیگری بین طرف‌های درگیر برقرار نشده است. - م.
- [۵]. در مقابل بین‌الملل سرخ سوسیالیستی؛ با اشاره‌ای به «پیراهن قهوه‌ای»های هیتلری. - م.
- [6]. Oleg Zhuravlev and Volodymyr Ishchenko, 'Exclusiveness of Civic Nationalism: Euromaidan Eventful Nationalism in Ukraine', *Post-Soviet Affairs*, 2020, vol. 36, no. 3, pp. 226-45.
- [7]. Simon Shuster, 'The Untold Story of the Ukraine Crisis', *Time*, 2 February 2022.
- [8]. James Risen, 'us Intelligence Says Putin Made a Last-Minute Decision to Invade Ukraine', *The Intercept*, 11 March 2022.